



آخرین دقایق حیات امام (ره) چگونه گذشت؟

در ساعت 10:25 دقیقه، به یکباره خط مانیتور صاف شد و «دکتر عارفی» اعلام کرد که کار تمام شد! داد و شیون و هوار از مرد وزن برخاست. من ضمن اینکه خودم را باخته بودم، حالت دیگران را زیر نظر داشتم. «آقای خامنه‌ای» سرشان را به زیر انداخته بودند و بشدت گریه می‌کردند.

در ساعت 10:25 دقیقه، به یکباره خط مانیتور صاف شد و «دکتر عارفی» اعلام کرد که کار تمام شد! داد و شیون و هوار از مرد وزن برخاست. من ضمن اینکه خودم را باخته بودم، حالت دیگران را زیر نظر داشتم. «آقای خامنه‌ای» سرشان را به زیر انداخته بودند و بشدت گریه می‌کردند.

اشاره:

#171؛ حاج حسین سلیمانی» از جمله محافظان بیت حضرت امام خمینی (ره) بود. خاطرات وی که در سال 1387 از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده است حاوی نکات جالبی از زندگی آن بزرگ‌مرد تاریخ معاصر جهان است. گوشه‌ای از این خاطرات که مربوط به روزهای آخر است در چند قسمت به شما تقدیم می‌شود:

* شب ارتحال

#171؛ آیت‌الله مشکینی»، #171؛ آیت‌الله مهدوی کنی» و #171؛ آقای هاشمی رفسنجانی» و تنی چند از بلندپایگان نظام در آن مقطع، مشغول بازنگری قانون اساسی و تهیه ی متمم برای آن بودند و همان روز جلسه داشتند. به خاطر دارم وقتی حال امام بحرانی و فوتشان قطعی شد، از همان دفتر امام به اعضای شورای بازنگری قانون اساسی زنگ زدند که جلسه‌شان را منحل کنند و خودشان را به جماران برسانند.

وقتی آقایان به جماران رسیدند، یکی دو ساعت از مغرب و عشاء گذشته بود. در این حال حاج احمد آقا، آقای هاشمی و #171؛ حضرت آیت‌الله خامنه‌ای» به اتاقی در کنار بیمارستان محل بستری شدن امام رفتند. حاج احمد آقا به من گفت: #171؛ تو هم بیا!

در اتاق مزبور، دو صندلی بود و یک صندلی کم بود. مرحوم احمد آقا به من گفت: #171؛ یک صندلی بردار و بیا! صندلی را آوردم و سه بزرگوار بر روی آن نشستند و بنده نیز ایستاده بودم. لحظاتی بود که #171؛ آقای اطبا» فوت امام را قطعی کرده و گفته بودند که امیدی به نجات امام نیست؛ مگر اینکه خدا فرجی عنایت کند.

آقایان رسماً وارد این بحث شدند که "بعد از امام چه باید کرد؟" و حاج احمد آقا به بنده گفتند: #171؛ بروید به اعضای مجلس خبرگان بگویید به اینجا بیایند».

در واقع تعدادی از اعضای مجلس خبرگان در شورای بازنگری قانون اساسی هم بودند و به جماران آمده بودند. اعضای شورای نگهبان هم حضور داشتند و در اتاق انتظار، مشغول رؤیت مراحل معالجات امام از طریق دوربین مداربسته بودند و بعضی از مسؤولین لشگری و کشوری که در حیاط بیمارستان حضور داشتند.

بنده خدمت حضرات آیات: خلخالی، خزعلی، محمدی گیلانی، جنتی، امامی کاشانی، مهدوی کنی، مؤمن و طاهری خرم‌آبادی و... رفتم و آنان را برای شرکت در جلسه‌ای با حضور حاج احمد آقا و آقایان خامنه‌ای، هاشمی و موسوی اردبیلی دعوت کردم.

جلسه‌ی مزبور ترتیب یافت که البته بنده دیگر در آن حضور نداشتم و به داخل بیمارستان و به بالین حضرت امام رفتم.

حس درونی من این بود که تشکیل جلسه‌ی مزبور ضروری نیست و امام از میان نخواهند رفت. تصور می‌کردم انقلاب ما قائم به شخص امام است و از این رو حضرت حق برای حفظ اسلام و نظام، امام را حفظ خواهد کرد. ولی بعداً دانستم که مصلحت بالا تری در کار بوده است. وقتی نزد امام رفتم، دیدم اگماء ایشان همچنان ادامه دارد. این حالت تا حدود 9:30 شب طول کشید.

* آخرین دقایق حیات امام

سران سه قوه و #171؛ میرحسین موسوی» که در جلسه‌ی خبرگان هم حضور داشت، بعد از اتمام جلسه‌شان بالای سر امام آمدند.

اعضای بیت و دفتر امام و آقایان توسلی، صانعی، رسولی و داماد و نوه‌های امام و وابستگان درجه یک حضور داشتند. خانم‌های منتسب به بیت امام در بیرون اتاق و پشت در و در قسمت اتاق انتظار ایستاده بودند. تلویزیون مداربسته‌ی این اتاق را خاموش کرده بودند تا خانم‌ها آن صحنه‌های جگرسوز را نبینند.

حدوداً ساعت ده شب بود و دکترها مشغول تلاش و تلاطم بودند؛ گاه سرم وصل می‌کردند و گاه خون تزریق می‌کردند و گاه دستگاه تنفسی را به کار می‌انداختند. مانیتوری که در کنار تخت امام بود وضعیت مزاج و حالت درونی امام را در قالب نمودارهای نشان می‌داد. هر چه جلوتر می‌رفتیم، حس می‌شد که نمودارها وضعیت نامناسب‌تری پیدا می‌کند.

حدود ساعت ده و ربع، وخامت حال امام به اوج رسید. در دقایق آخر، هر پزشکی به سلیقه و طرحی متوسل می‌شد تا بلکه امام زنده بماند. در آخرین دقایق، «آقای دکتر صدر» - که نسبت فامیلی با حاج احمد آقا داشتند - با دست، به قلب امام شوک وارد کرد. ولی اثربخش نبود. این بار به دستگاه شوک متوسل شدند و به کمک پرستاران چند بار، به قلب و سینه‌ی امام شوک وارد کردند. صحنه‌ی دلخراشی بود. در این حال حاج احمد آقا تاب نیاوردند و به پزشکان گفتند: «آیا این شوک اثر دارد یا نه؟» یکی از پزشکان گفت: «نه، دیگر بی‌فایده است». حاج احمد آقا گفت: «پس دیگر امام را اذیت نکنید و بگذارید به حال خودشان باشند!» دکترها کنار کشیدند.

همه چشم به خطوط مانیتوری که بالای سر امام بود دوخته بودند. فراز و فرود مختصری داشت؛ ولی رفته‌رفته علایم حیاتی رو به خاموشی می‌نهاد. در ساعت 10:25 دقیقه، به یکباره خط مانیتور صاف شد و «دکتر عارفی» اعلام کرد که کار تمام شد!

داد و شبون و هوار از مرد وزن برخاست. من ضمن اینکه خودم را باخته بودم، حالت دیگران را زیر نظر داشتم. «آقای خامنه‌ای» سرشان را به زیر انداخته بودند و بشدت گریه می‌کردند. گاهی هم با نگاه پرسش‌گر سر بلند می‌کردند. چهره‌شان سیاه شده بود و چشمانشان قرمز. معلوم بود که عمیقاً به ایشان فشار آمده است.

«آقای هاشمی رفسنجانی» که در آن مقطع جان‌نشین فرمانده کل قوا بودند، معلوم بود که تحت فشار زیادی هستند؛ ولی خودشان را کنترل می‌کردند و به دیگران دل‌داری می‌دادند. آقای هاشمی می‌گفت: «شبون نکنید! سرو صدا نکنید. این خواست خدا بوده».

با این حال، خودنگهداری ممکن نبود و افراد به سر و روی خود می‌زدند. در این حال خانم‌های بیت، در را باز کردند و به داخل اتاق آمدند. به آنها گفته شده بود که داخل اتاق نیایید و عملاً هم جا نبود. دکترها می‌خواستند تعداد مردان اتاق را هم کم کنند. ولی هر چه نگاه می‌کردند، می‌دیدند آنها همه آشنا یا فامیل نزدیک امام هستند و نمی‌شد از بالین امام دورشان کرد. این بود که تنها توانسته بودند زنان را راضی کنند که در پشت در و در اتاق انتظار بمانند؛ تا سیر طبابت و درمان امام به هم نخورد. بانوان هم قبول کرده بودند که پشت در بایستند.

وقتی صدای شبون برخاست، زنان نیز عنان را از کف دادند و به داخل اتاق هجوم آوردند. حاج احمد آقا سرش را روی تخت امام گذاشت و بنا کرد گریه کردن. هر کدام از آقایان در حال خودش بود و به دیگری توجه نداشت. «آقای اردبیلی» بشدت می‌گریست و صدای گریه‌ی بلندش در گوش من طنین می‌انداخت.

به هر حال صدای گریه و زاری به داخل حیاط کشید و موج آن به عده‌ی زیادی از مسؤولان و وزرا و برخی از نمایندگان مجلس و شخص «آقای کروبی» که در حیاط اجتماع کرده بودند سرایت کرد. آقای کروبی خود را به داخل رساند و وقتی متوجه شد امام از دنیا رفته است، حالش دگرگون شد و کنترلش را از دست داد و روی زمین افتاد و عمامه‌اش به هم ریخت. برخی افراد، زیر کتف ایشان را گرفتند و با خود بیرون بردند. باز هم ایشان بی‌تابی می‌کرد.

آقای رفسنجانی جمع را آرام کرد و شروع کرد به صحبت کردن و گفت که فعلاً نباید کسی از این موضوع خبردار شود. لذا سرو صدا و شبون نکنید. بعد رو کردند به اعضای بیت و خانواده‌ی حضرت امام و گفتند: «شما که بیشتر از همه حضرت امام را دوست داشتید اگر می‌خواهید اهداف ایشان و انقلابشان حفظ شود، سرو صدا نکنید. چرا که ممکن است مورد سوء استفاده قرار گیرد».

بعد از اینکه آقای هاشمی همه را ساکت کردند، حاج احمد آقا از افراد حاضر در اتاق و کنار پیکر امام، حتی سران سه قوه خواست که آنجا را ترک کنند. من آخرین کسی بودم که اتاق را ترک کردم. بنا داشتم بمانم که نکند حال حاج احمد آقا خراب شود. ولی به من هم گفتند: «حسین آقا! شما هم بروید بیرون!» اتاق ماند و پیکر بی‌جان امام و مرحوم حاج احمد آقا. احمد آقا سرش را بر سینه‌ی امام گذاشت. از طریق دوربین مداربسته‌ی اتاق، این صحنه را در اتاق‌های دیگر می‌دیدیم و بعداً هم تلویزیون سراسری مبادرت به پخش آن نمود.

موج این داد و هوارها به بیرون منتقل می‌شد و حتی بعضی از مردم در جریان فاجعه قرار گرفتند. در حالی که در اخبار سراسری اعلام شده بود که در روند معالجه‌ی حضرت امام خللی پیش آمده است و از مردم خواسته بودند که برای امام دعا کنند. جمعیت به سمت جماران هجوم آوردند و حلقه به حلقه به مرکز خبر نزدیک شدند. بیم آن می‌رفت که آنها که بتوانند خود را به نزدیک‌ترین فاصله برسانند مشکوک شوند و احیاناً از خبر ارتحال مطلع شوند.

آقای هاشمی برای اینکه این اتفاق نیفتد و فعلاً خبر ارتحال در پرده نگه داشته شود از بیمارستان خارج شد و خطاب به آنها که شیون می‌کردند، گفت: «#171؛ بنا نیست فعلاً خبر اعلام شود. چون ممکن است مملکت به خطر بیفتد. لذا آرام‌تر باشید و اگر هم کسی از بیرون از شما سؤال کرد که گریه و زاری برای چیست بگویید برای امام دعای توسل می‌خواندیم». بعد، از افراد خواستند که متفرق شوند و به سر کارهایشان بروند. ظاهراً خود ایشان هم به منزلشان که در نزدیکی منزل امام بود، رفت.

در جلسه‌ای هم که سران نظام در بیمارستان ترتیب دادند، قرار شد که فردای آن روز مجلس خبرگان تشکیل جلسه دهد. بیت امام قدری خلوت شده بود. بعد، آقایان حاج احمد آقا، توسلی، صانعی، امام جمارانی و محمد علی انصاری جلسه ترتیب دادند تا برای کیفیت تغسیل امام تصمیم بگیرند.